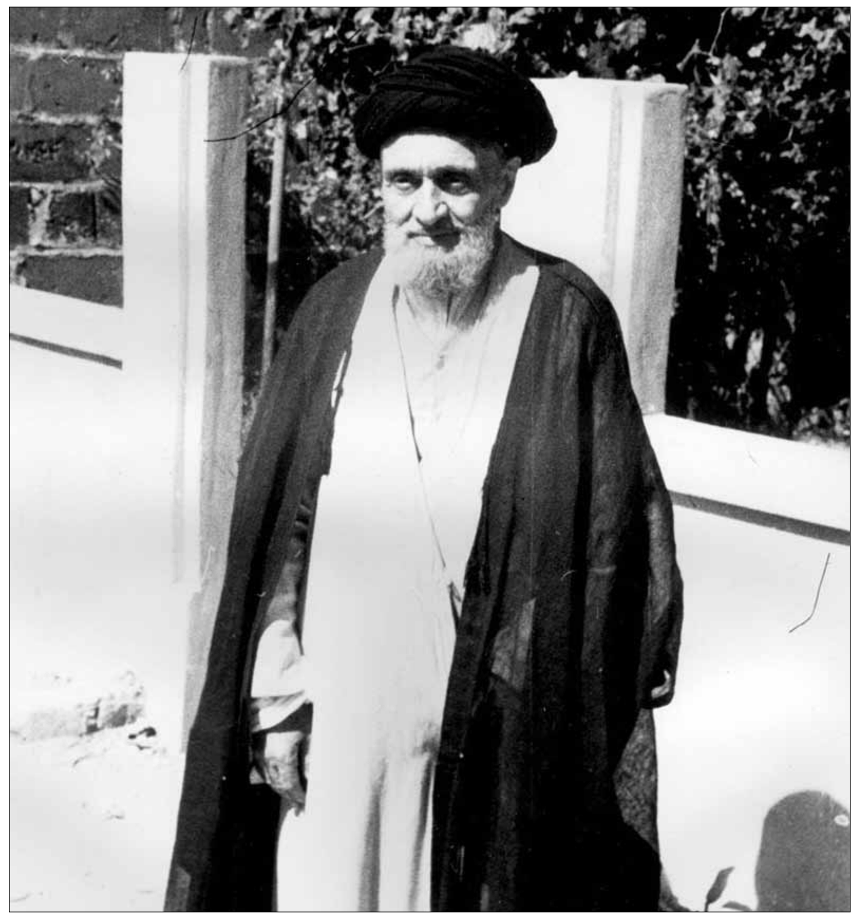

درنگی بر مجاهدت‌های آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی

جهاد بدون مرز با استبداد و استعمار

■ دکتر محمدحسن رجبی ■

مرحوم آیت‌الله سیدابوالقاسم مصطفوی کاشانی، فرزند سیدمصطفی کاشانی، از مراجع تقلید عتبات و از خاندانی شریف و روحانی است که نسبش با چند واسطه به امام سجاد(ع) می‌رسد. نیاکانش همه از علما و سادات بودند. سیدابوالقاسم در حدود ۱۲۹۵ ه.ق در تهران به دنیا آمد. دروس مقدماتی را در تهران نزد پدر خود و دیگر استادان فراگرفت. سال ۱۳۱۳ ه.ق یا ۳-۲ سال پس از آن، به همراه پدر از راه عتبات عالیات، عازم بیت‌الله‌الحرام شد و پس از زیارت خانه خدا، در نجف‌اشرف سکونت گزید. وی نزد پدرش و «آخوند خراسانی»، «حاج‌میرزاحسین خلیلی‌تهرانی» و سایر علمای بزرگ درس خواند و در ۲۵ سالگی به درجه اجتهاد نائل شد و از مراجع مشهوری چون میرزا محمدتقی شیرازی، شیخ‌الشریعه اصفهانی، آقاضیاءالدین عراقی، آقاسید ابوالحسن اصفهانی و سیداسماعیل صدر، اجازه اجتهاد گرفت و مورد توجه و اعتماد عموم علما و مراجع واقع شد. آقابزرگ تهرانی که از همدرسان او بوده است، در توصیف مراتب علمی و اخلاقی او در دوره جوانی می‌نویسد: «او از قدیمی‌ترین دوستان من بود و با هم در درس استاد بزرگوارمان، آخوند خراسانی، حاضر می‌شدیم. وی بسیاری از تقریرات استادان را در فقه و اصول، در ابواب متفرقه به رشته تحریر درآورد و از اوایل جوانی‌اش به عمیقانه اندیشیدن و دقت نظر و باریک‌بینی و بزرگ‌منشی و بلندی همت، معروف بود. من از دوران جوانی با او معاشرت داشتم و به چیزی که موجب نقص و عیب او باشد، در هر بابی از دانش و فضل، تقوا و پرهیزکاری، عفت، پاکدامنی، خوش‌اخلاقی و بزرگواری نفس، برخورد نکردم». کاشانی از همان سال‌ها در فکر پرورش نیروهای مجرب و مجهز به علوم و فنون جدید بود، از این رو در نجف اشرف، با کمک بزرگانی، «مدرسه علوی» را تأسیس کرد که علاوه بر علوم و معارف اسلامی، درس‌هایی از قبیل ریاضیات و فنون نظامی نیز در آن تدریس می‌شد. این مدرسه که با استقبال فراوان گروه‌های مذهبی مواجه شده بود، خشم سنت‌گرایان متعصب مذهبی را برانگیخت اما با حمایت میرزا محمدتقی شیرازی از کاشانی، مخالفت متعصبان راه به جایی نبرد. در جریان جنبش مشروطیت ایران در سال ۱۳۲۴ ه.ق کاشانی جزو مشاوران نزدیک آخوند خراسانی، مرجع تقلید طرفدار مشروطه بود و در تصمیم‌گیری‌ها و انتشار اعلامیه‌های او نقش مؤثری داشت. در جریان جنگ اول جهانی، پس از اعلام جنگ متفقین به عثمانی، در ذیحجه ۱۳۳۲ ه.ق نیروهای انگلیسی، بندر فاو در جنوب عراق را تصرف کردند و درصدد تصرف سایر بخش‌های سرزمین عراق برآمدند. این اقدام با واکنش شدید مراجع و علمای شیعه عتبات روبه‌رو شد. آنان برای بیرون راندن نیروهای اشغالگر انگلیسی از خاک عراق، بلافاصله فتوای جهاد صادر کردند و گروه بزرگی از علمای سراسر شهرهای عراق در رأس هزاران مجاهد داوطلب، عازم جبهه‌های نبرد شدند. آیت‌الله کاشانی جزو علمای مجاهد جوانی بود که سرکشی به جبهه‌های مختلف جنگ را بر عهده داشت. سال ۱۲۹۸ ه. ش احمد شاه قاجار پس از سفر به اروپا از راه عراق به ایران بازگشت. چون احمد شاه در آن سفر حاضر به امضای قرارداد ننگین ۹ آگوست ۱۹۱۹ که به قرارداد «وثوق‌الدوله/ کاکس» مشهور است، نشد، در نجف با استقبال گرم مراجع و علما روبه‌رو شد که سیدابوالقاسم کاشانی از جمله آنها بود. پس از شکست عثمانی و دیگر دولت‌های متحد در جنگ اول جهانی و اشغال عراق توسط انگلیس، به رغم مخالفت علما و مردم، دولت دست‌نشانده‌ای در عراق بر سر کار آمد. سیدابوالقاسم کاشانی که هرگز تحمل چنین ننگی را نداشت، با موافقت آیت‌الله‌العظمی میرزا محمدتقی شیرازی و دستور شیخ‌الشریعه اصفهانی، برای مبارزه با انگلیسی‌ها به کاظمین رفت و سازمان زیرزمینی «جمعیت نهضت اسلامی» را در این شهر بنیان نهاد. شیخ‌الشریعه طی نامه‌ای، او را به عنوان نماینده تام‌الاختیار خود در مسائل مربوط به عراق معرفی کرد و نوشت: «پوشیده نیست که جناب عالم عامل، فاضل کامل، سید محققان و تکیه‌گاه عالمان و مجتهدان، حاج میرزا ابوالقاسم کاشانی دام علاه، از علمای روحانی است و می‌تواند حقوق مردم عراق را مطالبه نماید. او علاوه بر این، مورد اعتماد بزرگان، رؤسا و رهبران قبایل است و آنان برای دفاع از خود، به او تکیه می‌کنند. او در آنچه به اصلاح عراق منجر شود، مورد اعتماد و اطمینان و گفته‌ها و دیدگاه‌های وی مورد تأیید من است، از این رو، همگان باید مقام بلند و شخصیت والای او را بشناسند. از خداوند متعال، توفیق او را در جلب خیر برای مردم عراق خواهانم».

علاوه بر آن، نامه دیگری به امضای ۱۵ تن از رؤسای قبایل فرات میانه صادر شد و در آن تأکید کردند کاشانی، سخنگو و نماینده تام‌الاختیار ایشان در همه زمینه‌هاست. آیت‌الله کاشانی نیز با جدیت تمام به فعالیت پرداخت و در شب نیمه شعبان ۱۳۳۸ ه.ق عده‌ای از علما، رؤسای عشایر و سران عرب را برای تشکیل جلسه‌ای مخفی، به منزل خود دعوت کرد. در این جلسه درباره انقلاب مسلحانه ضد ارتش اشغالگر انگلیس بحث و قرار شد گروهی از آنان، جریان را به اطلاع میرزا برسانند و نظر او را جویا شوند. روز بعد، جلسه‌ای در منزل میرزای‌شیرازی تشکیل و مقرر شد برای دستیابی به استقلال عراق، ابتدا به صورت مسالمت‌آمیز تلاش شود و در صورت عدم حصول نتیجه، به مبارزه مسلحانه اقدام شود. ۹ یا ۱۰ رمضان آن سال، میرزای شیرازی خطاب به ملت عراق اعلامیه‌ای را منتشر کرد و در آن به منظور درخواست استقلال و برپایی حکومت اسلامی، همگان را به شرکت در تظاهرات آرام فراخواند. متعاقب انتشار این اعلامیه در مسجد حیدرخانه بغداد، هیأتی متشکل از رجال مذهبی و سیاسی بغداد تشکیل شد. آیت‌الله کاشانی از اعضای این هیأت بود. درخواست‌های هیأت عبارت بود از: تشکیل سریع جلسه نمایندگان واقعی مردم عراق به منظور تصمیم‌گیری درباره سرنوشت سیاسی کشور، آزادی مطبوعات و رفع موانع ارتباط مخابراتی با سایر کشورها. چون مقامات انگلیسی با وقت‌گذرانی، از انجام پیشنهادات هیأت طفره رفتند، هیأت ناگزیر شد مشی مسلحانه را در پیش گیرد. صدور اعلامیه میرزا درباره وجوب احقاق حقوق مردم عراق با توسل به نیروی دفاعی در صورت عدم پذیرش درخواست‌های مشروع مردم، در شوال ۱۳۳۸ ه.ق شعله انقلاب اسلامی و ضدانگلیسی را در عراق برافروخت. با اوج‌گیری انقلاب، شهر کربلا پس از مقاومتی اندک، به دست نیروهای مردمی افتاد. میرزای‌شیرازی بلافاصله ۲ کمیته تشکیل داد: کمیته اول برای هدایت انقلاب و مرکب از روحانیونی چون سیدابوالقاسم کاشانی، میرزا احمد خراسانی و سیدحسین قزوینی بود و کمیته دیگری مرکب از ۱۷ نفر نیز به منظور اداره شهر کربلا تشکیل شد. آیت‌الله کاشانی نقش رهبران مذهبی و اقدامات آنان را در سازماندهی انقلاب و تشکیلات آن چنین شرح می‌دهد: «در آزادی عراق، مرحوم میرزای بزرگ محمدتقی شیرازی قدس سره، نقش رهبر عالی را داشتند و علنا علمای شیعه را که نهضت عراق را رهبری می‌نمودند، تایید می‌کردند. در آن دوران، سن من در حدود ۴۳ سال بود. نقش من در این نهضت، بدوا تشویق عشایر عرب بود که به وسیله پیک‌های مورد اعتماد و نامه‌های سری انجام می‌گرفت. نامه‌های ارسالی با مهری به نام «الجمعیه الاسلامیه العراقیه» ممهور و به پیک‌ها داده می‌شد تا سران عشایر عرب را به وجود یک هسته مرکزی آگاه سازند. گرچه این هسته، سازمان و تشکیلات عظیمی نداشت ولی طرز اجرای فکر، به قدری جدید و سریع انجام می‌گرفت که عشایر عرب را به موفقیت خود مطمئن می‌ساخت. مرحوم میرزای بزرگ اعلی‌الله مقامه الشریف که در بدو امر، شخصا به وسیله نامه‌ها به تشجیع و ترغیب قبایل و عشایر اقدام می‌کردند و مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی در محضر ایشان سمت رابط را داشت، بنا بر پیشنهاد من، دیگر شخصا از این اقدام خودداری کردند و ارسال نامه و پیک را به عهده اینجانب و بعضی دیگر قرار دادند زیرا معتقد بودم چون میرزا، قطب و رأس روحانیت بودند، باید از تظاهر در این نهضت خودداری نمایند تا اگر شکستی نصیب شد، برای ایشان اهانتی نباشد و عالم تشیع دچار نگرانی نگردد و هرگاه پیروزی به دست آمد، بدیهی است که نام ایشان در رأس مجاهدین تاریخ نهضت قرار می‌گرفت. بدین ترتیب توفیق حاصل شد که قوای کلی عشایر به حمایت از این نهضت برخاست و توانست نهضت را مورد توجه و ثمربخش نشان دهد». پس از شکست انقلاب اسلامی مردم عراق، نماینده سیاسی انگلستان در آن کشور طی شرایطی، پیشنهاد صلح را پذیرفت که از جمله آنها تسلیم ۱۷ نفر از رهبران انقلاب، از جمله آیت‌الله کاشانی بود اما وی با وجود پیگیری و مراقبت‌های مأموران انگلیسی، با لباس مبدل، عراق را ترک کرد و پیاده خود را به منطقه پشتکوه و از آنجا به کرمانشاه رساند و پس از چند روز استراحت در آن شهر، عازم قم و با استقبال عظیم علما و مردم این شهر روبه‌رو شد. او پس از مدتی قم را ترک کرد و ۳۰ بهمن ۱۲۹۹ ه.ش وارد تهران شد و در منزل پسر عمویش واقع در پامنار سکونت کرد. شیخ‌الشریعه اصفهانی برای متوجه ساختن مردم تهران به جایگاه بلند علمی آیت‌الله کاشانی، نامه زیر را خطاب به آنان نوشت: «حضرت مستطاب، عمده العلما و المجتهدین، حامی الملة و الدین، حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سیدابوالقاسم دامت برکاته که وجود مبارک‌شان از برای مسلمین، مغتنم و چشم ما و عموم اسلامیان به آن وجود محترم روشن است، به تهران تشریف‌فرما می‌شوند. البته اخوان مؤمنین، این نعمت عظمی و موهبت کبری را مغتنم شمرده، لدی‌الورود و بعد از پذیرایی و خدمتگزاری و تجلیل، احترام و اطاعات اوامر و نواهی آقای معزی الیه که مورد تایید شریف و تقویت این ضعیف است، ذره‌ای مسامحه نخواهند فرمود». آیت‌الله کاشانی در مسجد آقابهرام، واقع در خیابان پامنار به اقامه نماز جماعت پرداخت که به همین دلیل، مسجد از آن پس به مسجد کاشانی معروف شد. در دوره ۲۰ ساله دیکتاتوری رضاخان در کشور، آیت‌الله کاشانی فعالیت سیاسی مؤثری نداشت و آبان ۱۳۰۴ در انتخابات مجلس مؤسسان که به منظور تغییر رژیم از قاجار به پهلوی تشکیل شد، شرکت کرد و نماینده پنجم مردم تهران شد. او در نامه‌هایی به برخی مقامات مؤثر سیاسی و امنیتی، خواستار رفع توقیف سیاسی از روحانیون تبعیدی مانند آقا سیدنورالدین شیرازی، حاج میرزاعلی‌اکبر اردبیلی و حاج سیدعلی‌اکبر خویی و رفع توقیف از مدارس دینی و نیز رفع سانسور از کتاب شیخ محمد خالصی‌زاده شد. با شروع جنگ دوم جهانی و اشغال ایران توسط متفقین در شهریور ۱۳۲۰، مقامات انگلیسی، از سهیلی، نخست‌وزیر وقت خواستند آیت‌الله کاشانی را که از مخالفان سرسخت آنها بود، به بهانه همکاری با آلمان‌ها دستگیر و تبعید کند. لذا او به مدت یک سال در شهر قم مخفی شد اما سرانجام ۲۷ شهریور ۱۳۲۳ در شمیران، دستگیر و به مدت ۲۸ ماه در زندان‌های متفقین در اراک، رشت و کرمانشاه حبس شد. در ۲۴ مرداد، پس از آزادی، وارد تهران شد اما کمتر از یک سال بعد به علت مخالفت با دخالت قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر در انتخابات دوره پانزدهم مجلس، در راه سفر به مشهد، دستگیر و به بهجت‌آباد قزوین تبعید شد و چند ماه بعد به دلیل فشار برخی علمای تهران، آزاد و دی‌ماه آن سال به نمایندگی مجلس دوره پانزدهم انتخاب شد. آیت‌الله کاشانی آبان‌ماه ۱۳۲۷ عازم سفر حج شد و در این سفر با حسن البنا، رهبر اخوان‌المسلمین دیدار و گفت‌وگو کرد و مقدمه برای همکاری‌های سیاسی گسترده آن دو فراهم شد اما کمتر از ۳ ماه بعد، پس از ترور محمدرضا شاه، در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، به بهانه واهی مشارکت در ترور و شاید برای قطع ارتباط استراتژیک او و اخوان‌المسلمین، توسط فرماندار نظامی تهران دستگیر شد و مورد ضرب و جرح قرار گرفت و به قلعه فلک‌الافلاک در خرم‌آباد اعزام و از آنجا به لبنان تبعید شد. او از تبعیدگاه خود، اوضاع سیاسی ایران را تعقیب می‌کرد و سال ۱۳۲۸ که قرار شد برای ایجاد تغییراتی در قانون اساسی کشور، دومین مجلس مؤسسان تشکیل شود، اعلامیه‌ای را صادر کرد و در آن هدف از دستگیری و تبعید خود را شرح داد و نوشت: «تبعید این خادم اسلام و ملت، با آن وضع فجیع، برای تغییر قانون اساسی و انتخابات فرمایشی و سوار کردن خیانتکاران و نورچشمان به گرده این ملت فلک‌زده و مساله نفت و تجدید امتیاز بانک شاهی است... هموطنان عزیز! در جلوگیری از تغییر قانون اساسی و دیکتاتوری و مظالم خانمانسوز، فداکاری لازم است. نمی‌توانند همه را بکشند یا حبس نمایند. حرف حساب ملت با جدیت در دنیا امروز پیش می‌رود و الا پشیمان می‌شوند، در حالی که پشیمانی سودی ندارد... . آیت‌الله کاشانی به رغم دوری از وطن، فروردین ماه ۱۳۲۹ به عنوان نماینده مردم تهران در شانزدهمین دوره مجلس شورای ملی انتخاب و رژیم ناگزیر به رفع تبعید از او شد. آیت‌الله کاشانی پس از ۱۶ ماه تبعید، ۲۰ خرداد آن سال، در میان استقبال پرشکوه و بی‌نظیر مردم تهران به کشور بازگشت. تیرماه ۱۳۲۹ شاه برای جلوگیری از ملی شدن صنعت نفت کشور که آرزوی همه نیروهای مذهبی و ملی بود و نیز برای ایجاد دیکتاتوری آهنین، سپهبد علی رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش را به نخست‌وزیری منصوب کرد. به دنبال مخالفت آیت‌الله کاشانی با نخست وزیری رزم‌آرا، بازار تهران تعطیل شد و مردم در میدان بهارستان تظاهرات کردند. پس از آن نیز اجتماعات دیگری را در حمایت از ملی شدن صنعت نفت در تهران تشکیل داد. متعاقب آن آیت‌الله کاشانی، طی اعلامیه‌ای، انتصاب رزم‌آرا را در راستای خدمت به منافع انگلستان دانست و بر ضرورت ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور تأکید کرد. پس از انتشار این اعلامیه، علمای بزرگی چون حضرت آیات سیدمحمدتقی خوانساری، شیخ بهاءالدین محلاتی، شیخ عباسعلی شاهرودی و سید محمود روحانی با صدور فتاوایی، حمایت خود را از تلاش‌های آیت‌الله کاشانی در زمینه ملی شدن صنعت نفت اعلام داشتند.

با ترور رزم‌آرا در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، بزرگ‌ترین مانع از سر راه ملی شدن صنعت نفت کشور برداشته شد و رژیم شاه و نمایندگان وابسته، در مقابل افکار عمومی و خواسته مؤکد آیت‌الله کاشانی و فعالان ملی در مجلس و بیرون از آن، عقب‌نشینی کردند و صنعت نفت در ۲۹ اسفند آن سال، پس از تایید مجلس سنا، ملی اعلام شد اما رژیم، عامل قتل رزم‌آرا را دستگیر کرد. آیت‌الله کاشانی نیز طی مصاحبه‌ای اعلام داشت: «قاتل رزم‌آرا باید آزاد شود، زیرا این اقدام او، در راه خدمت به ملت ایران و برادران مسلمانش عملی شده است و چون در حکومت ملی، قضاوت افکار عمومی محترم است و رزم‌آرا را افکار عمومی ملت ایران محکوم کرده است، در حقیقت حکم او را افکار عمومی ملت ایران صادر کرده است». موضع‌گیری قاطع و انقلابی آیت‌الله کاشانی در برابر تهدیدات انگلستان، قدرت‌های استکباری غرب و شرق را به وحشت انداخت. رادیو باکو(متعلق به جمهوری آذربایجان شوروی) اعلام کرد در صورت صدور حکم جهاد از سوی آیت‌الله کاشانی، هیچ نیرویی نمی‌تواند ۳۰ میلیون مسلمان اتحاد جماهیر شوروی را از انجام وظیفه دینی خود بازدارد. در غرب نیز روزنامه لوموند فرانسه، ضمن گزارشی طولانی از شرح زندگانی آیت‌الله کاشانی، اهمیت سیاسی اعلان جهاد را از طرف وی بیان داشت. آیت‌الله کاشانی در مکه با حسن البنا، رهبر سازمان اخوان‌المسلمین دیدار و گفت‌وگو کرد. اگرچه اندکی پس از این سفر، حسن البنا ترور شد و به شهادت رسید اما روابط میان آیت‌الله کاشانی و اخوان، کماکان ادامه یافت. در جریان نهضت ملی ایران، سعید رمضان، داماد حسن البنا و از رهبران اخوان، برای تبریک پیروزی و دیدار با آیت‌الله کاشانی به تهران آمد و در مقاله‌ای که در مجله معروف المسلمون (ارگان اخوان) نوشت، اعلام کرد سازمان اخوان‌المسلمین از رهبری آیت‌الله کاشانی بر آن سازمان استقبال می‌کند اما آیت‌الله کاشانی حاضر به پذیرش آن نشد. اوایل دولت مصدق، با اصرار و ابرام آیت‌الله کاشانی و به رغم میل بسیاری از دولتمردان، سرکنسولگری ایران در بیت‌المقدس برچیده شد و دولت ایران شناسایی اسرائیل را پس گرفت. در دیداری که آیت‌الله کاشانی با هیأت نمایندگی مجلس اوقاف اسلامی دمشق داشت، گفت: «ما شناسایی خود را از دولت یهودی اسرائیل پس گرفتیم. چون دولت سابق ایران که یک دولت انگلیسی بود، اسرائیل را به رسمیت شناخته بود و اکنون همه کشورهای اسلامی و عربی باید برای در هم شکستن اسرائیل و برگرداندن شهرهای غصب شده توسط اسرائیل به صاحبان واقعی آن، هماهنگ شوند». وی سپس از دولت مصدق خواست شورای امنیت را به تشکیل جلسه اضطراری در آن باره دعوت کند. چند سال بعد نیز حمایت خود را از اقدام جمال عبدالناصر در ملی کردن کانال سوئز اعلام داشت و از ایجاد ترور و وحشت استعمار فرانسه در سرزمین تونس و دستگیری رهبران مبارز آن کشور بشدت انتقاد کرد. آیت‌الله کاشانی درصدد بود از موضع رهبر مذهبی نهضت و نیز ریاست مجلس ایران، روابط مستحکمی با کشورهای اسلامی برقرار کند، از این رو در ۱۳۳۱ و در جریان سفر حج، طی پیامی به رجال و شخصیت‌های مسلمان، تشکیل «کنگره بین‌المللی اسلامی» را به منظور ایجاد وحدت میان مسلمانان جهان، حفظ سیادت و استقلال کشورهای اسلامی و در هم شکستن نقشه‌های استعمار اعلام داشت و در پاییز آن سال، از آنان برای شرکت در کنگره در تهران دعوت کرد. او در ادامه سفرش، به لبنان رفت و در شهر صور با سیدشرف‌الدین عاملی ملاقات کرد و با انبوه مردم که به دیدارش شتافته بودند، درباره حوادث جاری ایران و جهان اسلام سخن گفت.

همزمان با این تلاش‌ها، پس از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱، فعالیت‌های وسیعی برای تخریب شخصیت سیاسی و مذهبی آیت‌آلله کاشانی از سوی دربار، حزب توده و نیز جبهه ملی صورت گرفت. ۲۵ تیرماه آن سال، مصدق به دلیل اختلاف نظر با شاه بر سر در اختیار گرفتن وزارت جنگ، به طور ناگهانی و بدون مشورت با هیچ کس، استعفایش را به شاه تقدیم کرد و خانه‌نشین شد. شاه که مترصد چنین فرصتی بود، استعفای مصدق را پذیرفت و به پیشنهاد مجلس شورای ملی، احمد قوام (قوام‌السلطنه) را که از سیاستمداران کهنه‌کار و وابسته به انگلستان بود، به نخست‌وزیری منصوب کرد. قوام برای کنترل اوضاع، طی اعلامیه‌ای همه مخالفان خود از جمله آیت‌الله کاشانی را بشدت عمل بدون هرگونه ملاحظه تهدید کرد و یادآور شد: «... وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من، اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند یا نظم عمومی را بر هم زنند. اینگونه آشوبگران با شدیدترین عکس‌العمل از طرف من روبه‌رو خواهند شد و چنانکه در گذشته نشان داده‌ام، بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفین، کیفر اعمال‌شان را در کنارشان می‌گذارم. حتی ممکن است تا جایی بروم که با تصویب اکثریت پارلمان، دست به تشکیل محاکم انقلابی بزنم و روزی صدها تبهکار را از هر طبقه به موجب خشک و بی‌شفقت قانون، قرین تیره‌روزی سازم. به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرارسیده است.» آیت‌الله کاشانی که به خوبی دریافته بود هدف از انتصاب قوام، سرکوب نهضت و بر باد دادن همه دستاوردهای مردم و در نتیجه، بازگشت مجدد استعمار انگلستان و تثبیت استبداد خواهد بود، طی اعلامیه شدیداللحنی به تهدیدات قوام پاسخ داد و نوشت: «احمد قوام باید بداند در سرزمینی که مردم رنجدیده آن پس از سال‌ها رنج و تعب، شانه از زیر بار دیکتاتوری بیرون کشیده‌اند، نباید رسما اختناق افکار و عقاید را اعلام و مردم را به اعدام دسته‌جمعی تهدید نماید. من صریحا می‌گویم بر عموم برادران مسلمان لازم است در راه جهاد اکبر، کمر همت بربسته و برای آخرین مرتبه به وابستگان به استعمار ثابت کنند تلاش آنها در به دست آوردن قدرت و سیطره گذشته، محال است و ملت مسلمان ایران به هیچ‌یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد به دست مزدوران آزمایش‌شده، استقلال آنها پایمال و نام باعظمت و پرافتخاری را که ملت ایران بر اثر مبارزه مقدس خود به دست آورده است، مبدل به ذلت و سرشکستگی نمایند». به دنبال آن، اعلامیه‌ای خطاب به افسران و سربازان نوشت و از آنان خواست به حمایت از ملت برخیزند و از دولت غیرقانونی قوام پشتیبانی نکنند. شاه برای متقاعد ساختن آیت‌الله کاشانی، حسین علاء، وزیر دربار را نزد او فرستاد و از وی خواست سکوت کند اما کاشانی ضمن درخواست بازگشت هر چه زودتر دولت مصدق، شاه را تهدید کرد اگر به این خواسته عمل نشود، حرکت انقلابی مردم را متوجه دربار خواهد کرد. روز بعد نیز طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی اعلام داشت انتصاب قوام، زیر نظر انگلیسی‌ها بوده و هدف از آن، بازگشت مجدد سلطه انگلستان بر تأسیسات نفتی کشور است و تهدید کرد: « هرگاه قوام‌السلطنه تا ۴۸ ساعت استعفا نکند، شخصا کفن می‌پوشم و پیشاپیش صفوف مردم مسلمان، حکومت او را سرنگون خواهم کرد». روز بعد(۳۰ تیر) مردم در تبعیت از سخنان آیت‌آلله کاشانی و در حمایت از دولت مصدق، به خیابان‌ها ریختند و مأموران نظامی نیز به سوی آنان آتش گشودند. پس از چند ساعت درگیری خونین، شاه که نگران بود در صورت تداوم درگیری، مأموران نظامی از دستورات سرپیچی کنند و به مردم بپیوندند و موجب سقوط رژیم وی شوند، ناچار، قوام را از کار برکنار کرد و بار دیگر مصدق را بر سر کار آورد. واقعه ۳۰ تیر نقطه اوج تفاهم و همکاری آیت‌الله کاشانی و مصدق و در عین حال، آغازگر اختلافات و درگیری‌هایی شد که سرانجام منجر به جدایی آن دو از یکدیگر شد. اندک مدتی پس از این واقعه، کاشانی در نامه‌ای به مصدق، به برخی انتصابات او اعتراض کرد، از جمله اعتراضات وی، انتصاب سرلشکر وثوق، رئیس ژاندارمری دولت قوام، به معاونت وزارت جنگ بود. به دستور وثوق، تظاهرات طرفداران مصدق در کاروانسرا سنگی به خاک و خون کشیده شده بود. مصدق از آیت‌الله کاشانی خواست «از مداخله در امور، مدتی خودداری فرمایند، خاصه اینکه هیچ‌گونه اصلاحاتی ممکن نیست، مگر اینکه متصدی، مطلقا در کار خود آزاد باشد». اعتراض دیگر آیت‌الله کاشانی به تقاضای اختیارات فوق‌العاده ۶ ماهه مصدق از مجلس بود. اگرچه وی از این اقدام مصدق ناخشنود بود اما علنا با این تقاضا مخالفت نکرد. پس از اعتراضات و انتقادات غیرعلنی، به تدریج مطبوعات و گروه‌های سیاسی طرفدار مصدق به مخالفت با آیت‌الله کاشانی پرداختند و بر دامنه این مخالفت‌ها و اتهامات افزوده شد اما به رغم ناخشنودی آیت‌الله کاشانی از برخی اقدامات مصدق، تا چند ماه پس از آن، به حمایت از وی ادامه داد. چند روز پس از پاسخ مصدق، آیت‌الله کاشانی، شبهه هرگونه «اختلافات تازه یا کهنه» بین خود و مصدق را تکذیب و بر «تفاهم تام و تمام موجود» تأکید کرد. این حمایت‌های مکرر و آشکار تا دی ماه ۱۳۳۱ ادامه داشت. در آن ماه، مصدق تصمیم گرفت اختیارات فوق‌العاده خود را برای یک سال دیگر تمدید کند. اما آیت‌الله کاشانی که پیش از آن نیز مخالفت خود را با اختیارات فوق‌العاده ۶ ماهه، طی نامه‌ای خصوصی به مصدق اعلام داشته بود، این بار طی نامه سرگشاده‌ای به مجلس شورای ملی، آن را نقض اصول قانون اساسی دانست. به عقیده وی، تصویب این لایحه، کشور را به وضع دیکتاتوری برمی‌گرداند و از نظر او خلاف مصلحت بود. در این میان روزنامه‌های طرفدار دولت، همصدا با روزنامه‌های حزب توده که از چند ماه پیش از آن، مخالفت خود را کم و بیش به آیت‌الله کاشانی ابراز می‌داشتند، از این پس به طور آشکار و با تهمت و افترا به وی، به مخالفت با او برخاستند. مصدق که برای پیشبرد اهداف خود به حمایت‌های آیت‌الله کاشانی نیازمند بود، اوایل بهمن‌ماه با آیت‌الله کاشانی ملاقات کرد و هر دو کوشیدند اختلافات خود را برطرف کنند و در اعلامیه مشترکی به «تعبیرات ناروای جراید از نامه‌ای که کاشانی درباره اعتراض به لایحه اختیارات، به مجلس نوشته بود» اشاره کردند. آنان اعلام داشتند کماکان «همقدم» با یکدیگر گام برخواهند داشت و از هیچ‌گونه همکاری‌ای خودداری نخواهند کرد. به رغم این تفاهم، آیت‌الله کاشانی همچنان با لایحه تمدید اختیارات توسط مصدق مخالفت کرد. این اختلاف نظرها موجب شد تا انگلستان توسط طیفی از عوامل مزدور خود و در پوشش طرفداری از آن دو، درصدد جدایی آنها و بر هم زدن ائتلاف سیاسی گروه‌های ملی و مذهبی برآید. به نوشته دکتر عنایت: «ملی‌گرایان که عمیقا از آنچه در جریان بود و آنان آن را همدستی ناشی از سرخوردگی بین رقبای مذهبی‌شان و عناصر درباری یا هوادار انگلیس تلقی می‌کردند، جریحه‌دار بودند، در آخرین ماه‌های حکومت مصدق، مبارزه‌ای را با آن به راه انداختند و حداکثر استفاده را از کلیشه‌های معمول میان نخبگان سیاسی غربی‌مآب کشورهای اسلامی به عمل آوردند و مذهبی‌ها را متحدان طبیعی امپریالیسم انگلیس قلمداد کردند». تهمت‌ها، افتراها و وصله‌چسبانی‌های جبهه ملی و طرفداران مصدق به آیت‌الله کاشانی به حدی بود که مورد اعتراض علما و روحانیون حوزه‌های علمیه قم و نجف واقع شد. در چنان اوضاعی که دولت، روز به روز حاکمیت سیاسی خود را بر امور، بیشتر از دست می‌داد، مصدق تصمیم گرفت با برگزاری یک رفراندوم، مجلس دوره هفدهم را منحل و انتخابات جدیدی را برگزار کند. آیت‌الله کاشانی در اعلامیه‌ای که به همین مناسبت صادر کرد، ضمن انتقاد شدید از مصدق، او را «قدرت‌طلب» نامید. وی ضمن انتقاد از مصدق [که مخالفانش را عامل اجنبی می‌خواند] هشدار داد نخست‌وزیر «راه را برای تحکیم دیکتاتوری و حکومت فردی و خودسری هموار می‌سازد» و قصد دارد به زور سرنیزه، رفراندوم ترتیب دهد. او همچنین انحلال مجلس را «خیانت و عین استبداد» دانست و حکومت مصدق را «بر خلاف شرع مقدس اسلام» اعلام کرد. این اعلامیه، امید هرگونه تفاهم مجدد را میان آن دو از بین برد. به دنبال آن، آیت‌الله کاشانی از ریاست مجلس استعفا و رفراندوم را تحریم کرد. با این وصف رفراندوم برگزار و مجلس منحل شد. پس از کودتای اولیه ناکام رژیم شاه ضد مصدق، آیت‌الله کاشانی ۲۷ مرداد ۳۲، نامه مهمی به مصدق نوشت و آن را توسط نوه دختری‌اش برای او ارسال داشت. وی در این نامه ضمن اظهار گلایه و انتقاد از اعمال خودسرانه مصدق، نسبت به وقوع قطعی کودتا هشدار داد و به او پیشنهاد همکاری کرد و نوشت: «... اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب‌نشینی کنید و به ظاهر، قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که...؟ آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسی‌ها کمک کرد و حالا به صورت ملی و دنیاپسندی می‌خواهد به دست جنابعالی این ثروت ما را به چنگ آورد و اگر واقعا با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید، این نامه من سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدی‌های خصوصی‌تان نسبت به خودم، از وقوع حتمی یک کودتا به وسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شماست، آگاه کردم که فردا جای هیچ‌گونه عذر موجهی نباشد...». این نامه با واکنش منفی و کوتاه مصدق روبه‌رو شد. مدتی پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، سرلشکر زاهدی به دیدار آیت‌الله کاشانی رفت و بر تداوم نهضت ملی و مساله نفت تأکید کرد. کاشانی نیز از او خواست آزادی‌های سیاسی را به جامعه برگرداند، دستگیرشدگان را آزاد و مجلس هفدهم را به ادامه کار دعوت کند اما هنگامی که دولت زاهدی با کنسرسیوم‌های نفتی آمریکایی و اروپایی وارد گفت‌وگو شد و همه تلاش‌ها بر سر ملی شدن صنعت نفت بر باد رفت، آیت‌الله کاشانی با صدور اعلامیه‌ای بشدت از زاهدی انتقاد کرد و نوشت: «اگر نمی‌خواهید نام شما در ردیف خائن‌ترین افراد ثبت شود، اگر مایل نیستید عاقد ننگین‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین قراردادها باشید و لعن و نفرین ابدی ملت پشت سرتان باشد، از این طریق ناصواب خصمانه بازگردید و برق سرنیزه خفقان را از سر ملت بردارید». وی در ادامه به سیاست‌های استعماری انگلستان حمله کرد و نوشت: «انگلستان اگر تصور می‌کند با تخم نفاقی که در صف مبارزان ما افشانده و فترتی که در ادامه راه مبارزه حق‌طلبانه و ضداستعماری ما ایجاد نموده، عرصه را جهت ترک‌تازی خود آماده ساخته، سخت در اشتباه است... عوامل استعمار با تبلیغات سوئی که علیه من برای نیل به هدف‌ها و مقاصد پلید خویش در ایران و دنیا می‌نمایند، نخواهند توانست مرا از ادامه مبارزه سرسختانه خویش علیه بیدادگری‌های‌شان منصرف سازند، زیرا جان ناقابل من همیشه برای عظمت و استقلال ملتم، کف دست بوده و تا واپسین لحظات زندگی نیز خواهد بود...». نیز در مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی، درباره تجدید رابطه سیاسی با انگلستان، اظهار داشت: «ملت شریف ایران، هرگز تن به ذلت نخواهد داد و روزی که دولت اعلام تجدید رابطه بدهد، روز عزای ملی است و مردم باید نوار سیاه بر سینه خود نصب کنند». وی همچنین همه مصوبات مجلس فرمایشی دوره هجدهم را باطل و فاقد اعتبار دانست. آیت‌الله کاشانی در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل، نسبت به ایجاد جو ترور و وحشت و برگزاری انتخابات تقلبی در کشور اعتراض کرد. رژیم شاه که سکون و خفقان را در کشور ایجاد کرده بود، دیگر حاضر به تحمل انتقادهای آیت‌الله کاشانی نبود. از این رو دی ماه ۱۳۳۴، او را به بهانه شرکت در قتل رزم‌آرا دستگیر کرد و پس از فشارها و شکنجه‌های بسیار، به پای میز محاکمه کشاند و تا آستانه اعدام پیش برد که به دلیل اعتراض علما و مراجع، بویژه آیت‌الله‌العظمی بروجردی، پس از مدتی وی را آزاد کرد. چند سال بعد و با ایجاد آزادی سیاسی نسبی در کشور، آیت‌الله کاشانی از انتخابات فرمایشی مجلس در سال ۱۳۳۹ بشدت انتقاد کرد.

آیت‌الله کاشانی، سرانجام پس از حدود ۶۰ سال مجاهدت و مبارزه با استعمار و استبداد، ۲۳ اسفند ۱۳۴۰ در ۸۵ سالگی در تهران درگذشت، مردم تهران پیکر او را با شکوه بسیار از خانه‌اش در پامنار تشییع کردند و در حرم حضرت عبدالعظیم(ع) به خاک سپردند.